

سلام و درود خداوند بر آقای شهبازی عزیز و خانواده محترم گنج حضور

سوره حجر، آیه ۴۳-۴۴:

"و البته وعده گاه جملگی آنان، دوزخ است، آن (دوزخ) دارای هفت در است و هر دری بخشی جداگانه برای آنان دارد.

هفت در ورود به دوزخ من ذهنی عبارتند از:

۱- مقاومت

۲- قضاوت و ملامت و عدم حس مسئولیت

ملامت

ای خوشدل و خوش دامن، دیوانه تویی یا من

درکش قدحی با من، بگذار ملامت را

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۵

۳- فضابندی و بی عشقی

۴- ناشکری و ناسپاسی

ناسپاسی و فراموشی تو

یاد نآورد آن غسل نوشی تو

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۰

۵- ناز کردن نسبت به خدا و کمال گرایی:

ای بسا نازا که گردد آن گناه

آفکند مر بنده را از چشم شاه

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۳

ناز کردن خوشتر آید از شکر

لیک کم خایش، که دارد صد خطر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

کمال گرایی :

علتی بدتر ز پندار کمال

نیست اندر جان تو، ای ذو دلالت

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

۶- عدم رعایت قانون جبران چه مادی و چه معنوی:

خیره میا، خیره مرو، جانب بازار جهان

زانک در این بیع و شری، این ندهی، آن نبری

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۵۵

۷- عجله و استفاده از خط کش من ذهنی:

چنان گشت و چنین گشت، چنان راست نیاید

مدانید که چونید، مدانید که چندید

-مولانا، دیوان شمس، غزل ۶۳۸

در تفسیر این آیه جناب کریم زمانی می فرمایند که : قرطبی از پیامبر(ص) آورده است که هفت در دوزخ هر کدام متعلق به یکی از این گروه ها است :

۱- مشرکان  
 ۲- شک کنندگان درباره خدا  
 ۳- غافلان از خدا  
 ۴- آنان که شهوات خود را بر خدا ترجیح می دهند.  
 ۵- کسانی که با خشمناک کردن خدا، خشم خود را تسکین می دهند.  
 ۶- کسانی که با تمتع نفسانی از خدا روی می گردانند.  
 ۷- آنان که بر خدا سرکشی می کنند.  
 جناب آقای کریم زمانی در ادامه می فرمایند:  
 عرفا گویند که درهای دوزخ، صفات بد است، صفاتی مانند حرص و حسد و کینه و آز و دشمنی و تکبر و بخل. و اگر عدد هفت را نشان کثرت بگیریم، هر صفت بد، دری از درهای دوزخ است و خدا داناتر است.  
 سوره نحل، آیه ۲۹: اینک از درهای دوزخ آندر شوید که در آن جاودانه خواهید ماند. پس چه بد است جایگاه متکبران.

آن پلیس از خمر خوردن، دور بود  
 مست بود او، از تکبر، وز جحود  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۱۴

در آیه ۲۹ سوره نحل می خوانیم که متکبران در دوزخ من ذهنی خود جاودانه زندگی خواهند کرد. از روش سوالی خواندن ابیات و آیات قرآن استفاده می کنیم.  
 از خود می پرسیم چه کارهایی باعث می شود که من در من ذهنی، جاودانه زندگی کنم و به بهشت حضور راه پیدا نکنم:  
 ۱- کاهلی در من ذهنی و تکرار نکردن ابیات و تعهد نداشتن به مرکز عدم:

خوش بود گر کاهلی یک سو نهی  
 وز همه یاران، تو زوتر برجهی  
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۹۱۵

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر  
 او همین داند که گیرد پای جبر  
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۱۰۶۸

تن آسایی و کاهلی دور کن  
 بکوشش، ز رنج تنت، سود کن

که اندر جهان، گنج بی رنج نیست  
 کسی را که کاهل بود، گنج نیست

چو کاهل بود، مرد برنا به کار  
 از او سیر گردد، دل روزگار

همان کاهلی مردم از بد دلیست  
 هم آواز با بد دلی، کاهلیست

چه گفت آن سُخنگوی آزاده مرد  
 که آزاده را کاهلی بنده کرد  
 شاهنامه، جناب فردوسی

۲- حبر و ثنی کردن دیگران:

تا کنی مر غیر را حبر و ثنی  
 خویش را بدخو و خالی می کنی  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

دیده آ، بر دیگران نوحه گری  
مدتی بنشین و بر خود می گری  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

مُرْدَهٗ خود را رها کرده‌ست او  
مُرْدَهٗ بیگانه را جوید رفو  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

۳-عجله کردن و صبر نکردن:

صبر آرد آرزو را، نه شتاب  
صبر کن، والله اعلم بالصواب  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۰۰۳

جایی خواندم که عوامل ایجاد صبر، عواملی مانند " آگاهی و معرفت " و " رضا " است که باعث رسیدن به صبر می شود.

۴-رفتن بی در پی در صندوقِ فکرهای همانیده و رعایت نکردن اُنصتویِ ذهن و زبان:

گَر ز صندوقی به صندوقی رَوَد  
او سمایی نیست، صندوقی بود  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۱۵  
فِرْجَهٗ صندوق، نو نو مسِکِرِست  
درنیابد کاو به صندوقِ اُندرست  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۱۶

۵-عذر خواهی نکردن از خدا و مردم بعد از فضاپردی و حق به جانب بودن و دیگران را مقصر دانستن و توبه نکرد

گَرِنِهٗ نَفَس از اندرونِ راهت زدی  
رهزنان را بر تو دستی کی بدی؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۳

لیک استغفار هم در دست نیست  
ذوق توبه نقل هر سرمست نیست  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۴۳

۶-لَج و ستیز کردن در من ذهنی با خدا و مردم:

طُمَطْرَاقِ این عدو مشنوی، گریز  
کو چو ابلیس است در لَج و ستیز  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۷

۷-جهد و طلب نداشتن:

کین طلب در تو گروگان خداست  
زانک هر طالب به مطلوبی سزاست  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۴  
جهد کن تا این طلب افزون شود  
تا دلت زین چاه تن بیرون شود  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۵

۸-سوال و جواب کردن در من ذهنی و فضولی در کار زندگی:

کی رسد مر بنده را که با خدا  
آزمایش پیش آرد ز ابتلا؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۹

بنده را کی زهره باشد کز فصول  
امتحان حق کند؟ ای گیج گول  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۰

۹- پرهیز نکردن و چسبیدن به همانندگی های جدید.

۱۰- دوری نکردن از قرین بد:

از قرین بی قول و گفت و گوی او  
خو بدزدد، دل نهران از خوی او  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶  
چونکه او افکند بر تو سایه را  
دزدد آن بی مایه از تو مایه را  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۷

می رود از سینه در سینه ها  
از ره پنهان، صلاح و کینه ها  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱  
۱۱- نبخشیدن خود و دیگران و ملامت کردن خود و دیگران:

دست خود، بر سر رنجور بنه که چونی؟  
از گناهش بمیندیش و به کین دست مخا  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۷  
۱۲- آوردن یک واسطه بین خودم و خدا (زندگی)

لی مع الله وقت بود آن دم مرا  
لا یسع فیہ نبی مجتبی  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۰  
من نخواهم رحمتی جز زخم شاه  
من نخواهم غیر آن شه را پناه  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۱

۱۳- ناامید شدن از رحمت خداوند:

بازاً بازاً، هرآنچه هستی بازاً  
گر کافر و گبر و بت پرستی بازاً

این درگه ما، درگه نومیدی نیست  
صد بار اگر توبه شکستی، بازاً  
ابوسعید ابوالخیر، رباعی شماره ۱

۱۴- در من ذهنی کاغ کاغ کلاغ کردن و عمر خواستن از خدا:

کاغ کاغ نعره زاع سپاه  
دایماً باشد به دنیا عمر خواه  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۷  
همچو ابلیس از خدای پاک فرد  
تا قیامت عمر تن درخواست کرد  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۸

۱۵- از خدا غیر خود را بخواهم:

از خدا غیر خدا را خواستن  
ظن افزونیست، و کلی کاستن  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳  
۱۶- نداشتن چارق ایاز و نگاه نکردن روزانه به چارق ایازم:

آن ایاز از زیرکی انگیخته  
پوستین و چارقش آویخته  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۵۷  
می رود هر روز در حجره خلا  
چارقت این است، منگر در علا  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۵۸  
۱۷- سحر و افسون من ذهنی ام شوم :

می نماید در نظر از دور آب  
چون روی نزدیک، باشد آن سراب  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۱۷

گنده پیرست او و از بس چاپلوس  
خویش را جلوه کند چون نو عروس  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۱۸  
هین مشو مغرور آن گلگونه اش  
نوش نیش الوده او را مچش  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۱۹

کار سحر اینست کو دم می زند  
هر نفس قلب حقایق می کند  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۲  
این چنین ساحر درون توست و سر  
ان فی الوسواس سحرا مستتر  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۴  
گفت او سحرست و ویرانی تو  
گفت من سحرست و دفع سحر او  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۸

۱۸- مسئولیت من ذهنی ام را به گردن دیگران اندازم.

پس هماره روی معشوقه نگر  
این به دست توست، بشنو ای پدر  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

همچو مستی کو جنایت ها کند  
گوید او معذور بودم، من ز خود(خَد)  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۵

۱۹- نداشتن قانون اساسی.

۲۰- به دنبال تأیید و توجه دیگران باشم.

۲۱- از خودم و دیگران توقع داشته باشم:

گفت پیغمبر که جنت از اله  
گر همی خواهی ز کس چیزی مَخواه  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۳  
چون نخواهی من کفیلَم مر ترا  
جَنَّتُ الْمَاوَىٰ و دیدارِ خدا  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴

۲۲- هوشیاری حضورم را گم کنم و با من ذهنیم کوشش کنم و کار افزایشی کنم.

که تو آن هوشی و باقی هوش پوش  
خوبستن را گم مکن، یاوه مکوش  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۱۱

۲۳- به جای فضاگشایی، با فضا بندی، من ذهنی ام را حفظ کنم.

۲۴- اگر به جای فضاگشایی و تسلیم بی قید و شرط، فضا بندی کنم، پس هیچ اتحادی بین دل خودم و دل دیگران ایجاد نمی شود و بدین ترتیب نمیتوانم چاکروار خدمت دل زندگی کنم و بی شک در دوزخ من ذهنی باقی می مانم.

کمر به خدمت دلها ببند چاکروار  
که برگشاید در تو طریق اسراری  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۱۰۴

گَرَتِ سَعَادَتِ و اِقْبَالِ ، گَشْتِ مَطْلُوبِ  
شوی تو طالبِ دلها و کِبَرِ بَکْدَارِ  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۱۰۴

۲۵- اگر با فضا بندی، دل خودم و دیگران را ناراضی کنم، بی شک در دوزخ من ذهنی باقی می مانم .

گر ز تو راضی سِتِ دل، من راضی ام  
ور ز تو معرض بود، اعراضی ام  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۲

زان چرای روح چون نقصان شود  
جانش از نقصان آن لرزان شود  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۲

پس بداند که خطایی رفته است  
که سمن زار رضا آشفته است  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۳

۲۶- اگر وقتی قضا می آید، به جای فضا گشایی، فضا را تنگ و فشرده و بسته کنم، بی شک در دوزخ من ذهنی جاودانه خواهم ماند:

گفت: إذا جاءَ الْقَضَا، ضَاقَ الْفَضَا  
تَحَجَّبَ الْاَبْصَارُ اِذْ جَاءَ الْقَضَا  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۱

\*سوره نحل (۱۶) ، آیه ۵۰-۴۹:

-و نه فقط سایه ها، بلکه هر جنبنده ای که در آسمان ها و در زمین است و فرشتگان، خدای را سجده می کنند، بی آنکه کبر ورزند و از عصیان در برابر پروردگارشان که حاکم بر آنهاست، می ترسند و بدانچه فرمان می یابند همان کنند. و تمام موارد بالا باعث می شود من در من ذهنی ام جاودانه باقی بمانم و به بهشت حضور راه پیدا نکنم.

با عشق و احترام

ساناز